

یادداشت
وقتی بطالت فضیلت می‌شود؛
بازخوانی راسل در آینه ارزش کارگران معدن
 محمدمهدی کرلایی, *محمدحسین باقری, **فریارسولی آشتیانی***

در عصر حاضر، مفهوم «کار» بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازاندیشی است. در بسیاری از جوامع، هنوز این باور ریشه‌دار وجود دارد که کار سخت و بی‌وقفه، نشانه اخلاق و پیشرفت است.
باین‌حال، تجربه‌های تاریخی و پژوهش‌های فلسفی نشان داده‌اند که این نگرش، گاه انسان را از معنا، خلاقیت و آسایش محروم می‌کند. برتراند راسل، فیلسوف نامدار بریتانیایی، در کتاب خود در ستایش بطالت (۱۹۳۲) این باور را به چالش می‌کشد. او معتقد است که «بطالت»، در معنای اوقات فراغت خلّاق و آگاهانه، نه گناه که سرچشمهٔ پیشرفت انسانی است. در پرتو اندیشه‌های راسل، می‌توان به وضعیت کارگران معدنی در ایران نگرینست؛ گروهی که بار سنگین توسعه را بر دوش دارند. اما کمتر از میوه‌های آن بهره‌مند می‌شوند.

راسل در نقد فرهنگ کار بیش از حد

راسل در کتاب خود استدلال می‌کند که تقدیس «کار سخت» محصول نظام‌های اقتصادی است که از نیروی کار انسان برای انباشت ثروت اقلیت بهره می‌گیرند. به باور او، اگر فناوری به‌درستی به کار گرفته شود، جامعه می‌تواند با چهار ساعت کار روزانه تمام نیازهای اساسی خود را برآورده کند و بقیه زمان را به خلاقیت، آموزش و زندگی انسانی‌تر اختصاص دهد. از نظر راسل، تمدن نه از کار مداوم، بلکه از فراغتی زاده می‌شود که به اندیشه و نوآوری مجال می‌دهد. این دیدگاه، امروزه نیز معنایی عمیق دارد، به‌ویژه در کشورهایی که نیروی کار زیر بار فشار جسمی و روانی بی‌پایان فرسوده می‌شود.

جایگاه معدن و نقش کارگران در اقتصاد ایران

ایران با داشتن بیش از ۶۸ نوع ماده معدنی شناخته‌شده ازجمله آهن، مس، سرب، روی، طلا و زغال‌سنگ از کشورهای دارای تنوع بالای منابع معدنی به‌شمار می‌رود. سهم بخش معدن از تولید ناخالص داخلی ایران، در دهه‌های اخیر معمولاً حدود یک تا یک‌ونیم درصد بوده است و بیش از صد هزار نفر به‌طور مستقیم در این صنعت مشغول به کار هستند. بر پایه گزارش‌های رسمی، صادرات محصولات معدنی و فلزی ایران در هشت‌ماهه منتهی به سال ۱۴۰۴ حدود ۸۰۸ میلیارد دلار بوده است؛ رقمی که نشان‌دهنده نقش کلیدی این بخش در تنوع‌بخشی به اقتصاد غیرنفتی کشور است. با این حال، کارگران معدنی به‌عنوان محرک اصلی این صنعت در محیط‌هایی بسیار دشوار و پرخطر کار می‌کنند؛ شرایطی که اغلب با اصول عدالت و رفاه انسانی در تضاد است.

شرایط کاری و ایمنی در معادن ایران

محیط کار در بسیاری از معادن کشور هنوز با استانداردهای جهانی فاصله دارد. کارگران معمولاً در شیفت‌های طولانی‌مدت، گاه تا ۱۲ ساعت، در فضاهایی تاریک، مرطوب و مملو از گردوغبار کار می‌کنند. فرسودگی تجهیزات، نظارت ناکافی و بی‌توجهی به مقررات ایمنی، زمینه‌ساز حوادث متعدد شده است. تنها در نیمه نخست سال ۱۴۰۳ خورشیدی، گزارش‌ها از دست‌کم ۱۰ حادثه معدنی خبر دادند که جان ۱۳ کارگر را گرفت. در فاجعه انفجار معدن زغال‌سنگ طیس در ۱۴۰۲ نیز گزارش‌های رسانه‌ای از ۳۱ تا بیش از ۵۰ کشته سخن گفتند؛ حادثه‌ای که یکی از مرگبارترین موارد در سال‌های اخیر محسوب می‌شود. طبق آمارهای رسمی در بازه ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۹، بیش از سه هزار حادثه معدنی در ایران ثبت شده که ۱۳ هزار مجروح و بیش از ۴۳۰ کشته بر جای گذاشته است. این ارقام، نرخ بالای حوادث شغلی در بخش معدن را نسبت به میانگین جهانی نشان می‌دهد.

پایندهای جسمی و روانی کار سخت

اثرات کار سخت در معادن تنها به حوادث ختم نمی‌شود. قرارگرفتن مداوم در معرض گردوغبار سیلیس، گازهای سمی و صدای شدید، سبب بروز بیماری‌های تنفسی ازجمله سیلیکوزیس، اختلالات شنوایی و حتی سرطان ریه می‌شود. از سوی دیگر، وضعیت‌های فیزیکی نامناسب، حمل بارهای سنگین و کمبود خواب ناشی از شیفت‌های شبانه، به دردهای مزمن عضلانی و فرسودگی جسمی می‌انجامد. این مشکلات جسمی با فشار روانی ناشی از ناامنی شغلی، حقوق پایین و ترس مداوم از حادثه درهم‌تنیده است. بسیاری از کارگران در مناطق دور از خانواده کار می‌کنند و با احساس انزوا و اضطراب روبه‌رو هستند. قانون کار ایران (مصوب ۱۳۶۹) حداکثر ساعات کاری را ۴۴ ساعت در هفته تعیین کرده و رعایت اصول ایمنی را الزامی دانسته، اما در عمل، اجرای این مقررات با ضعف نظارت و کمبود تجهیزات روبه‌رو است.

ابعاد اجتماعی و اقتصادی مسئله

کارگران معدنی عمدتاً از طبقات کم‌درآمد جامعه‌اند و اشتغال در معدن، برای بسیاری از آنان نه انتخاب، بلکه اجبار است. مرگ یا آسیب جسمی کارگران، خانواده‌های آنان را در چرخ فقر و محرومیت ک می‌داند. در سطح کلان‌تر، تکرار حوادث معدنی و بی‌توجهی به خواسته‌های صنفی، اعتماد عمومی به کارفرمایان و نهادهای دولتی را کاهش می‌دهد و در مواردی زمینه نارضایتی اجتماعی را فراهم می‌کند. نبود اتحادیه‌های مستقل کارگری و محدودیت در اعتراض یا اعتصاب، این وضعیت را تشدید کرده است. از سوی دیگر، استخراج بی‌رویه مواد معدنی موجب تخریب خاک، آلودگی آب و آسیب به زیست‌بوم‌های محلی می‌شود که در نهایت، هزینه‌های انسانی را دوچندان می‌کند.

فناوری و هوش مصنوعی در خدمت کاهش کار سخت

ظهور فناوری‌های نو، به‌ویژه هوش مصنوعی و رباتیک، می‌تواند راه‌حلی عملی برای کاهش ساعات کاری و افزایش ایمنی در معادن باشد. برخلاف نگرانی‌های رایج درباره جایگزینی انسان با ماشین، این فناوری‌ها می‌توانند ابزارهایی برای بهبود کیفیت کار و زندگی باشند. راسل اگر امروز می‌زیست، احتمالاً هوش مصنوعی را تحقق عینی آرمان خود می‌دانست؛ ابزاری برای رهایی انسان از کار طاقت‌فرسا و فراهم‌کردن فرصت تأمل، آموزش و مشارکت اجتماعی. استفاده از سامانه‌های خودکار در استخراج زیرزمینی و نظارت هوشمند بر ایمنی، می‌تواند هم بهره‌وری را بالا ببرد و هم جان انسان‌ها را از خطر مصون دارد.

بازخوانی اندیشه راسل در بستر ایران

کارگران معدنی در ایران مصداقی از همان ساختار تاعادلانه‌ای هستند که راسل نقد می‌کرد؛ تلاشی بی‌پایان برای سودی که در نهایت نصیب دیگران می‌شود. راسل باور داشت که کاهش ساعت کاری نه‌تنها از رنج انسان می‌کاهد، بلکه خلاقیت، نشاط و عدالت اجتماعی را افزایش می‌دهد. در ایران نیز با سرمایه‌گذاری در فناوری، ارتقای ایمنی و بازتوزیع عادلانه منافع، می‌توان الگویی تازه از توسعه‌ا ارائه داد؛ الگویی که در آن کارگران نه ابزار تولید، بلکه صاحبان کرامت و خلاقیت‌اند.

نتیجه‌گیری

کارگران معدنی ستون فقرات اقتصاد غیرنفتی ایران هستند، اما بهای رشد صنعتی را با سلامت و جان خود می‌پردازند. اندیشه برتراند راسل ما را به تأملی اخلاقی فرامی‌خواند: آیا هدف از کار، صرفاً تولید بیشتر است یا زندگی بهتر؟ پاسخ راسل روشن است: کار باید وسیله‌ای برای رشد انسان باشد، نه قسمی برای او. اگر سیاست‌گذاران بتواند با اصلاح قوانین کار، افزایش نظارت ایمنی، کاهش ساعات کاری و بهره‌گیری از فناوری‌های نو، مسیر توسعه انسانی‌تر را برگزیند، آنگاه شاید بتوان گفت جامعه‌ای ساخته‌ایم که در آن، «بطالت» نه نشانه تنبلی، بلکه مظهر خرد و انسانیت است.

♦**دانش آموخته مهندسی معدن**
♦♦**دانش آموخته علوم اجتماعی**
♦♦♦**دانش آموخته علوم ارتباطات**

خاطره‌های پرپر شده



یک دوره طلایی لاله‌زار بود و طبقه متوسط جامعه شهری ما و طبقات یک مقدار فرودست که تنها دروواقع تفریح و سرپناه‌شان سینما بود، به لاله‌زار می‌آمدند و براساس سلایقی که داشتند، فیلم انتخاب می‌کردند. رفته‌رفته به هر حال ما با یک افول نام‌گذاری ناگزیر-تاریخی مواجه شدیم. در یک سیر تاریخی از اواخر دهه ۲۰ تا سال ۵۷ این افول مرحله‌مرحله طی شد ولی بالاخره لاله‌زار همچنان نفس می‌کشید. حتی زمانی که مثلاً سینمای کوچه ملی به نمایش دو فیلم، به سینما رفت. در این حال، باز بالاخره آنجا مخاطب خودش را داشت. حتی اگر بخواهیم آسیب‌شناسی آن محیط و مناسبات فرهنگی آن را بررسی کنیم، باید مورد یک بازنگری درست جامعه‌شناسانه قرار بگیرد ولی عملاً این اتفاق نیفتاده است. حتی ما بنیامید

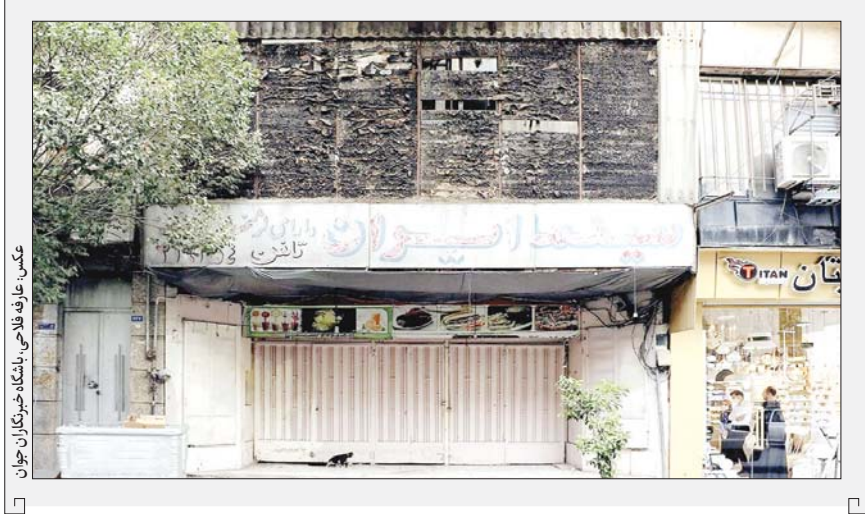
جواد طوسی، منتقد سینمایی، در گفت‌وگو با «شرق» ضمن انتقاد از بی‌توجهی مسئولان به بافت تاریخی لاله‌زار و همچنین سینماهای این خیابان، به «شرق» می‌گوید: «ما از سال ۵۷ به بعد در یک جابه‌جایی ارزشی مفهومی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفتیم. ولی آیا این جابه‌جایی می‌تواند عاملی باشد برای اینکه ما به پشت سرمان نگاه نکنیم؟ این را منکر شویم که یک شرایط مرتبط بر یک طبقه‌بندی اجتماعی وجود داشته و آن را کلاً نادیده بگیریم و یک خط بطلان ببرگ و بی‌رحمانه بشکیم و بگوییم لاله‌زار از این لحاظ که محلی مفسده‌انگیز برای برخی افراد بود، کلاً ما اینجا را در کانون یک تخریب تمام‌عیار قرار دهیم و بافت فرهنگی آن را نابود کنیم؟ حالا دیگر عملاً می‌بینید که اصلاً هیچ ردیایی از آن لاله‌زار گذشته، چه لاله‌زار کهنه و چه لاله‌زار نو، باقی نمانده و آنجا محلی برای فروش وسایل روشنایی شده است؛ یعنی لاله‌زار دیگر هیچ نسبت و سنخیتی با مقوله فرهنگ و هنر سینما ندارد. شما الان اگر بخواهید از لاله‌زار بگذرید، فقط با یک سری سینماهای به‌جامانده ویران مواجه هستید که فقط یک نام و نشانی از سینما ایران، سینما رکس، سینما کریستال و کوچه جامعه باربد به‌جا مانده است. حالا دیگر می‌بینیم لاله‌زار با تغییر نام برخی کوچه‌ها به‌طور کلی مورد تغییر اصلاً نشانه‌شناسی قرار گرفته است. ربطی هم به لاله‌زار بالا و پایین ندارد. اصلاً شهر سینما کریستال را ببینید، با همه تلاشی که صابر رهبر کرده بود، حتی اصلاً آن سلاقی سینمایی عامه‌پسندشان، اما وقتی مدیر سینما کریستال شد سعی کرد یک فضای فرهنگی را آنجا ایجاد بکند، در گوشه سینما کتابخانه‌ای ساختند که زنی کتاب‌های سینمایی را آنجا در معرض فروش قرار می‌داد. تا یک جایی صابر رهبر تلاش خودش را می‌کند تا چراغ سینما روشن بماند.

«ساعت ۵:۶ صبح امروز وقوع یک مورد آتش‌سوزی در یک سینمای متروکه واقع در خیابان لاله‌زار نرسیده به خیابان جمهوری به سامانه ۱۲۵ اعلام شد...». این سینمای متروکه که حلال ملکی روز یکشنبه خبر از آتش‌گرفتش داد، روزگاری نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک بهترین سینمای لاله‌زار بود؛ سینمایی که معروف‌ترین عکس استقبال از یک فیلم در مقابل سردر شطرنجی آن گرفته شده است: سینما ایران! این خبر اولین خبر نگران‌کننده سینما به روایتی ۶۹ ساله ایران نبود. چند سالی هست که دغدغه‌هایی در مورد تخریب این سینما در دل لاله‌زار به گوش می‌رسد. همین دو سال پیش بود که مالک به دنبال گرفتن مجوز تخریب بود و سازمان میراث با ثبت سینما در فهرست آثار ملی جلوی آن را گرفت، اما مالک با شکایت به دیوان عدالت اداری آن را از فهرست آثار تاریخی خارج کرد. ولی حساسیت درباره سینما باعث شد تا کمی به تعویق بیفتد. در این مدت بارها فعالان میراث فرهنگی با نگرانی از وضعیت آن خبر و هشدار دادند که این سینما از بین می‌رود و هشدارشان بیهام هم نبود و از بین رفت؛ به‌سادگی با آتش‌سوزی ای که از کنترل هم خارج نشد. برای سینمایی که جانی برای زندگی‌کردن نداشت، یک جرقه هم کافی بود تا به روزگار سینما مایاک و سینما سعدی دچار شود تا تهران و لاله‌زارش گورستان سینماهایی باشد که روزگاری چشم و چراغ هنر بودند. سینما ایران یکی از ۱۷، ۱۸ سینمای لاله‌زار و معروف‌ترین سینمای آنجا بود که بنا بر بعضی منابع در سال ۱۳۳۵ با ظرفیت ۶۰۰ نفر ساخته شده بود. به نوشته منابع این سینما قبل از این تاریخ در مقابل بنای فعلی جایی که بعدها سینما البرز ساخته شد، قرار داشت. اسحاق زنجانی و حقگو دو مالک اولیه سینما ایران بودند. این سینما با معماری متفاوت یکی از معروف‌ترین سینماهایی بود که با رده الف میزبان فیلم‌های آمریکایی و هندی شد. اکران فیلم طوفان در شهر ما ساخته ساموئل خاچیکیان به‌عنوان یکی از اولین فیلم‌های فارسی در این سینما با استقبال گسترده مردم روبه‌رو شد. اما سینما ایران محل اکران فیلم‌های خارجی بود. پرویز دلوایی در بازگشت بکه‌سوار درباره آن نوشته است: ...گل سینماهای تهران و بهترین سینمای شهر البته سینما ایران در قلب خیابان لاله‌زار بود که مشتری‌های مرتب خود را از بین تیپ و طبقه‌ای خاص داشت، طبقه مرفه‌تر یا طبقه‌ای که به مسخره بهشان فکلی‌مآب می‌گفتند یا کاسانی که می‌خواستند موقتاً بین این افراد احساس رفاه کنند... خیلی از سینماورها به هوای سینمایی خاص از خانه بیرون می‌آمدند: «شب جمعه باشیم بریم سینما ایران». حداکثر این بود که: «می‌گن فیلم قشنگی نشون می‌ده»، یعنی تماشاجی سینما ایران روی سابقه سینما می‌دانست که از این سینما چه نوع فیلم‌هایی را انتظار داشته باشد... در سالن سینما ایران بوی عطر زنانه، عطر سوار دپواری می‌آمد که از خانه خودمان با شیشه آبی تیره می‌شناختم. خانم‌ها آرایش‌کرده و فرژه بودند و مشتری لات‌ی و زنده‌پوش به این سینما، به خاطر نوع فیلم‌هایش که مرد جماعت مخصوصاً از نژاد لات‌ی را فراری می‌داد، راه نداشت...

ایوب شهبازی هم درباره سینما ایران در کتاب یک روایتی در لاله‌زار نوشته است: «روبه‌روی این دو سینما (رکس و البرز)، سینما ایران قرار داشت. با آن سردر شطرنجی استوانه‌ای‌شکل و زیبا و محوطه باز و باغ‌مانندی که سالن تابستانی این سینما بود. در آن زمان سینماها مثل امروز وسایل تهویه و خنک‌کننده نداشتند، به همین جهت خیلی از سینماها، سالن تابستانی جداگانه داشتند. حتی تعدادی از سینماها با سالن تابستانی شروع به فعالیت کردند و بعدها سالن سرپوشیده متصل به آنها را اضافه کردند. چند فیلم سرگرم‌کننده در سینما ایران دیدم ازجمله کور نوهر، مغول اعظم و تعداد زیادی فیلم‌های ایرانی مثل خداداد، لیلی و مجنون، سلطان قلب‌ها و... از ورودی این سینما که ویترین بزرگی برای نمایش تصاویر نداشت، خوشم نمی‌آمد.»

از اتفاقات مهم سینما ایران این بود که در پنجم تیر ۱۳۳۹ از نرولد یاکوبسون، یکی از مالکان وقت سینما، در زمان پخش فیلم پول حلال در سینما درگذشت. اما چراغ سینما ایران بعد از انقلاب دچار افول شد و رفته‌رفته کم‌رنگ شد و در نهایت یکی از ده‌ها سینمای متروکه لاله‌زار شد و در سال ۷۰ هم برای همیشه آبارتش خاموش شد. در این سال‌ها خیلی وعده‌ها درباره سینما ایران داده شد؛ قرار بود محل کاخ جشنواره شود، جزئی از موزه سینما شود، خانه سینما آن را در اختیار بگیرد اما... سینما ایران روزگار امروز سینمای ایران است که هر روز بیشتر نحیف و تاریک می‌شود و در انتظار جرقه‌ای است که آتش بگیرد و بمیرد از بس که جان ندارد.

♦ **عنوان از دیالوگ معروف فیلم مادر**



عکس عایق فلزی، نشانگاه خیرکاران جوان

سینما رکس بودند. سینما رکس که عمدتاً فیلم‌های خارجی نمایش می‌داد و سینمای ایران بیشتر اختصاص داشت به نمایش فیلم‌های ایرانی. در آن گروه سینمایی مدنظر خودش از دهه ۳۰ تا همن سال‌های دهه ۵۰ و طبقه متوسط مشتری سینما ایران بودند.

به بیان ساده‌تر طبقه معمولی جامعه شهری یکی از سینماهای مورد علاقه‌اش همین سینما ایران بود. سینما ایران در اواخر دهه ۳۰ و در طول دهه ۴۰ حتی از نظر معماری مورد توجه بود. به بیان دیگر تقسیم‌بندی نمایشی و مشتری و تماشاجی خودش و لژ مخصوص خود را داشت. آن لژ مخصوص یک بلیت با قیمت بالاتری برایش در نظر گرفته شده بود و شما در آن ردیف‌ها می‌توانستی نقطه دید بهتری داشته باشی و حتی خودبه‌خود همان طبقه متوسط هم در یک جابه‌جایی و تشخیص بهتر و پایین‌تر از نظر انتخاب جایگاه قرار می‌گرفت. به هر حال می‌خواهم بگویم شرایطی در آن بافت معماری سینما اجرا شد و در یک سیر پیوسته تاریخی توانست در یک مخاطب‌شناسی خاص موفق شود. همه این چیزهایی که می‌گویم، بیانگر یک واقعیت است که درواقع سینما در آن زمان سعی می‌کرد حتی براساس بضاعت به هر حال فرهنگی آن دوران و آن طبقه‌بندی اجتماعی‌اش یک تعریف‌دهی مناسبی از خود سینما داشته باشد و بتواند کالای خود را به بهترین شکل ممکن عرضه کند. سینما به هر حال می‌تواند یک وجه هنر صنعتی داشته باشد و من فراموش نمی‌کنم که فیلم گنج قارون به‌عنوان یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای این سرزمین به کارگردانی سیامک یاسمی در سال ۱۳۴۴ رکورد زد. حدوداً سه بار من این فیلم را در دوران نوجوانی به همراه پدرم در خود سینما ایران دیدم.»

طوسی با اشاره به مشتریان و مخاطبان سینما در لاله‌زار با اشاره به کوچه مهران اشاره می‌کند: «در همان کوچه مهران یک مرکز مهم لباس‌فروشی بود و یک فروشنده داشت به نام سیدجلال یک‌کلام که دم در داد می‌زد... که یک‌کلام‌بودنش هنوز نقل محافل است. در کوچه برلن جنرال‌موتور قرار داشت. گفتن اینها برای این است که من اهمیت تاریخی لاله‌زار را کوشرد کنم. حالا موقعیت نمایشی سینما ایران را در زمان نمایش فیلم گنج قارون متصور شوید. صفی طویل از مردم که تا اواسط کوچه مهران امتداد داشته و تماشاجی‌های مختلف در انتظار دیدن یک فیلم پرطرفدار ایستاده‌اند. من می‌خواهم این نتیجه‌گیری را بکنم که این نوع از سینماها به هر حال محبوبیت و مخاطبان انبوه خودشان را داشتند و از آن فروش مقبول برخوردار بودند. اکثر این فیلم‌هایی که در این سینماها به نمایش درمی‌آمد، می‌توانست یک نقطه افتاح‌کننده برای گروهی از اقشار یا طبقات اصلی و مطرح این جامعه‌ای باشد که دارد یک دوران گذار از اوایل دهه ۴۰ براساس آن فریم‌سپ پهلوی دوم را طی می‌کند. و سیستم تم به اسم انقلاب سفید سعی کرد جامعه سنتی را در یک موقعیت تمدنانه دیگری سوق بدهد که تحلیل اینکه این رفرمیسم چقدر جواب داد، جای جداگانه‌ای دارد. اما الان در بحث فعلی ما درباره سینما ایران صحبت می‌کنیم. بالاخره سینما ایران در کنار سینماهای دیگری که من اشاره کردم، رویاتگر تاریخی بزرگ است، الان ما در شرایطی داریم با همدیگر این دیالوگ را ردوبدل می‌کنیم که کاملاً آن محیط، آن فضا و آن جغرافیا دفن شده در بطن تاریخ متاخر این سرزمین و هیچ اراده‌ای هم متأسفانه وجود ندارد تا آن را نجات بدهد. ولی در یک نگاه واقع‌بینانه و مبتنی بر یک فهم درست تاریخی، به‌ویژه در کانون فرهنگ و هنر، اقتضا می‌کند که مدیран فرهنگی و سیاست‌گذاران مرتبط با آن، باهائی ارزشمند تاریخی را از دست ندهند و بتوانند به‌درستی این اماکن تاریخی را حفظ کند.»

چه بر سر لاله‌زار آمد؟

لاله‌زار روزگاری قلب تپنده فرهنگ، هنر و سینمای تهران بود؛ خیابانی که صف‌های طولانی مقابل سالن‌های سینما، اجرای تئاتر، کافه‌ها و رفت‌وآمد دانشجویان هنر، آن را به یکی از زنده‌ترین محوره‌های فرهنگی پایتخت بدل کرده بود. اما این خیابان که زمانی میزبان ۱۵ سالن سینما و مجموعه‌ای از بناهای ارزشمند تاریخی بود، در گذر زمان به‌تدریج از نقش فرهنگی خود تهی شد. دلایل فروپاشی تدریجی لاله‌زار متعدد است؛ از تغییر کاربری‌های بی‌شابطه و خروج برخی بناها از فهرست آثار ثبت‌شده گرفته تا رکود اقتصادی، گرانی زمین و نبود برنامه‌ای جامع برای حفظ عملکرد فرهنگی این محور. بسیاری از سینماهای قدیمی، مانند سینما تمدن، از میان رفتند و دیگر بناها سال‌هاست در وضعیت بلاتکلیف رها شده‌اند.

هم‌زمان، جریان اصلی سینما و نمایش از لاله‌زار خارج شد و به سمت خیابان انقلاب و محدوده دانشگاه‌ها حرکت کرد؛ جایی که امکان نمایش فیلم‌های زبان اصلی، حضور دانشجویان و شکل‌گیری سبک جدیدی از مصرف فرهنگی، موقعیت تازه‌ای برای سینماها فراهم کرد. گرچه در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای تملک، بازسازی و احیای برخی بناها –مانند خانه اتحادیه– صورت گرفت، اما تجربه‌های مشابه نشان داده است بسیاری از پروژه‌ها پس از آماده‌سازی، در اختیار نهادهای اجرایی قرار گرفته‌ند و به فضای عمومی بدل نشده‌ند. همین مسئله نگرانی درباره آینده احیای لاله‌زار را تشدید می‌کند. لاله‌زار می‌توانست به محور فرهنگی–تاریخی تهران تبدیل شود؛ خیابانی پیوسته از سردر باغ ملی تا میدان امام خمینی و بناهای ارزشمند میان آن. اما بدون یک طرح یکپارچه، مدیریت هماهنگ و اراده‌ای جدی برای واگذاری فضا به مردم، این خیابان همچنان میان گذشته پرافتخار و اکنون بلاتکلیف سرگردان است.